The Procedure for Referring an Insistent Case to the General Assembly of the Supreme Court of Iran

(An Analysis of Judgment No. 140306390000462165, dated 7 Shahrivar 1403 (28 August 2024), rendered by Branch Three of the Supreme Court of Iran)

Hassan Mohseni: Professor of Civil & Commercial Law, Private & Islamic Law Department, Faculty of Law and Political Sciences, University of Tehran. **email:** hmohseny@ut.ac.ir

The Civil and Criminal Procedure Codes contain no provision governing the procedure for referring a case to the General Assembly of the Supreme Court of Iran following a second appeal on points of law. It remains unclear what is meant by the term “opinion” (nazar) in Article 408 of the Civil Procedure Code, what form such an opinion should take, and for what purpose and in what manner it should be drafted.

As can be inferred from the significant judgment rendered by Branch Three of the Supreme Court of Iran, such an opinion takes the form of a judicial decision, specifically an order referring the case to the General Assembly for adjudication. This decision is final and, being embodied in a judgment, is also served on the parties. The case is then transmitted to the Supreme Court’s Office of Jurisprudential Unification so that it may be brought before the General Assembly.

In this capacity, the General Assembly acts as an adjudicator between the Supreme Court Chamber and the lower court, although, under certain circumstances, it may refer the case back to the Chamber.

Keywords: Opinion of the Supreme Court Chamber; Order Referring the Case for Adjudication; Insistent Judgment

دو فصلنامه علمی ـ تخصصی
نوع مقاله: پژوهشی

مجله آیین دادرسی مدنی تطبیقی
https://www.compcp.ir/

آیین ارجاع پروندۀ اصراری به هیئت عمومی دیوان عالی کشور

(بررسی دادنامۀ شماره ۱۴۰۳۰۶۳۹۰۰۰۰۴۶۲۱۶۵ مورخ ۱۴۰۳/۶/۷ شعبۀ سوم دیوان عالی کشور)

نوشتۀ
حسن محسنی*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۷/۰۸
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۷/۱۰

چکیده

قانون آیین دادرسی مدنی و کیفری دربارۀ آیین ارجاع پرونده در فرجام‌خواهی دوم به هیئت عمومی دیوان عالی کشور چیزی نگفته است. نمی‌دانیم مقصود از واژۀ «نظر» در ماده ۴۰۸ قانون آیین دادرسی مدنی چیست؟ چه قالبی دارد و با چه هدف و سَبکی نگاشته می‌شود. برابر آنچه که از رای ارزشمند شعبۀ سوم دیوان عالی کشور می‌توان دریافت، این نظر در کالبد رای و به طور مشخص «قرار ارجاع امر رسیدگی به هیئت عمومی» صادر می‌شود. این رای قاطع است و چون دادنامه می‌شود به طرفین نیز ابلاغ می‌گردد. پس از آن، پرونده به ادارۀ وحدت رویۀ دیوان عالی کشور فرستاده می‌شود تا در هیئت عمومی مطرح شود. هیئت عمومی در مقام داور میان شعبۀ دیوان و دادگاه است هر چند می‌تواند طی شرایطی پرونده را به شعبه برگرداند.

کلیدواژه: نظر شعبۀ دیوان، قرار ارجاع امر رسیدگی، رای اصراری

* استاد آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران.
hmohseny@ut.ac.ir

مقدمه

قانون آیین دادرسی مدنی در مادۀ ۴۰۸ پیرامون فرجام‌خواهی دوم پس از نقض رای نخست در دیوان عالی کشـور چنین گفته اسـت: «در صورتی که پس از نقض حکم فرجام‌خواسته در دیوان عالی کشـور دادگاه با ذکر اسـتدلال طبق رأی اولیه اقدام به صدور رأی اصراری نماید و این رأی مورد درخواست رسیدگی فرجامی واقع شود، شعبه دیوان عالی کشور در صورت پذیرش استدلال، رأی دادگاه را ابرام، در غیر این صورت پرونده در هیئت عمومی شـعب حقوقی مطرح و چنانچه نظر شـعبه دیوان عالی کشور مورد ابرام قرار گرفت حکم صادره نقض و پرونده به شـعبه دیگری ارجاع خواهد شد. دادگاه مرجوع‌الیه طبق استدلال هیئت عمومی دیوان عالی کشـور حکـم مقتضی صادر می‌نماید. ». ایـن ماده دربارۀ آیین ارجـاع پرونده به هیئت عمومی چیزی نگفته اسـت و نمی‌توان دریافت که چگونه پرونده در هیئت عمومی دیوان عالی کشـور مطرح می‌شود؟ آیا برای طرح، پرونده به نظر ریاست محترم دیوان می‌رسـد؟ آیا برای این کار رای‌های پیشـین به نامه‌ای پیوست می‌شوند؟ آیا در این باره گزارشی تهیه می‌شود؟ آیا رایی در این باره صادر می‌شود مبنی بر این که شعبۀ دیوان با فرجام برای بار دوم موافق نیست و این رای به هیئت عمومی ارسال می‌شود؟ آیا نظر شعبه در این باره به طرفین فرجام نیز ابلاغ می‌شود؟

به هیچ‌یک از این پرسـش‌ها در مادۀ ۴۰۸ پاسـخی داده نشـده اسـت. به دیگر سخن ایـن بخـش از ماده ۴۰۸ که حکم نموده اسـت: «شـعبه دیـوان عالی کشـور در صورت پذیرش اسـتدلال، رأی دادگاه را ابرام، در غیر این صورت پرونده در هیئت عمومی شعب حقوقی مطرح و چنانچه نظر شـعبه دیوان عالی کشـور مورد ابرام قرار گرفت حکم صادره نقـض و پرونده به شـعبه دیگری ارجاع خواهد شـد»، به ما نمی‌گوید کـه پرونده چگونه در هیئت عمومی مطرح می‌شـود و مقصود از «نظر» شـعبۀ دیوان چیسـت و این نظر چه قالبی در میان اعمال قضایی دارد؟ رای اسـت یا نظر اسـت یا دسـتور است یا قرار است یا عقیده است؟

بررسی دادنامۀ شـماره ۱۴۰۳۰۶۳۹۰۰۰۰۴۶۲۱۶۵ مورخ ۱۴۰۳/۶/۷ شعبۀ سوم دیوان عالی کشـور به ما نشان می‌دهد که نظر شعبۀ دیوان در قالب «قرار» گرفته می‌شود که نام آن «قرار ارجاع امر رسیدگی به هیئت عمومی شعب حقوقی دیوان عالی کشور» نام دارد که در قانون آیین دادرسـی مدنی نیامده اسـت و برآیند عرف قضایی در دیوان عالی کشور است. هرچند ماهیت این پرونده در این نوشـته موضوع نقد و بررسی نیست، گزارش کوتاهی از محتوای پرونده برای ارتقای کارکرد آموزشی در این جا آورده می‌شود.

۱. گزارش پرونده و رای شعبهٔ سوم دیوان عالی کشور

دعوایی به خواستهٔ احراز وقوع بیع و اثبات مالکیت نسبت به ۹۹ سیر از ۲۴۰ سیر یک قطعه زمین به مساحت ۴۶۵ متر مربع در راضی ساحلی حسن آباد به طرفیت دو موقوفه و ادارهٔ اوقاف و امور خیریه به دادگستری شهرستان نوشهر تقدیم می‌شود. شعبهٔ سوم دادگاه عمومی حقوقی این شهرستان به دعوا رسیدگی کرده و سرانجام حکم به بطلان دعوای خواهان صادر می‌کند. از این رای تجدیدنظرخواهی می‌شود که پرونده به شعبهٔ ۱۹ دادگاه تجدیدنظر استان مازندارن ارجاع می‌شود. این شعبه پس از رسیدگی رای نخستین را نقض نموده و بر اساس نظرات کارشناسی حکم برابر خواستهٔ خواهان صادر می‌کند. از این رای فرجام خواسته می‌شود که پرونده به شعبهٔ سوم دیوان عالی کشور ارجاع می‌شود. این شعبه در نخستین فرجام برابر دادنامهٔ شماره ۱۴۰۱۰۶۳۹۰۰۰۰۶۰۱۹۶۶ مورخ ۱۴۰۱/۸/۱۷ چنین رای می‌دهد:

«بر رسیدگی دادگاه و دادنامهٔ فرجام‌خواسته اشکال وارد است. ۱- مستفاد از خواستهٔ دعوی و مندرجات دادخواست بدوی و توضیحات و توجیهات اولیه خواهان راجع به ادعای خود در مورد اراضی مورد نزاع و طرف دعوی قرار دادن موقوفات و ادارهٔ اوقاف این است که هرچند مدعی خرید اراضی از مستاجر قبلی موقوفه است - لیکن در اصل ملکیت اراضی مردد است و به همین جهت دعوی مزبور را طرح کرده است لذا نزاع در اصل وقفیت اراضی محرز است و دادگاه تجدیدنظر هم با توجه به رسیدگی‌های قبلی و مقدمات استدلال خود و نهایتاً استنتاج به عمل آمده نباید دادنامهٔ فرجام‌خواسته را قطعی اعلام می‌کرد. بنا به جهات یاد شده رای قطعی نیست و قابل فرجام‌خواهی بوده است. ۲- حسب محتویات و مستندات ارائه شده و سوابق ثبتی و اعلام ادارهٔ منابع طبیعی و نیز نظریات کارشناسان، اراضی مورد نزاع جزو اراضی قریهٔ حسن آباد است و این مورد تایید طرفین نیز هست و مورد اختلاف فعلی تشخیص نوع اراضی نیست بلکه وقفیت و ملکیت آن می‌باشد و حسب محتویات پرونده ادارهٔ منابع طبیعی ادعایی در این مورد نداشته و ندارد. بنابراین، اراضی مورد اختلاف در حوزه و قلمرو قریهٔ حسن آباد قرار دارد. ۳- حسب وقف‌نامه‌های صادره که مکرر پیوست پرونده شده است ۹۹ سیر مشاع از اراضی قریهٔ مزبور وقف مسلّم است و آن به معنی این است که فارغ از نوع و جنس زمین فعلاً در تمام اجزاء و قلمرو اراضی قریهٔ حسن آباد وقفیت جاری و ساری است. تنها در یک فقره وقف‌نامه اشاره به مزارع شده است. بنابراین، کارشناسان که بر اساس ساحلی بودن اراضی صادر گردیده است با وجود تایید آنان بر این که اراضی جزء قلمرو قریهٔ حسن آباد است فعلاً نمی‌تواند مدخلیتی داشته باشد. ۴- حسب مدارک و مستندات ارائه شده توسط ادارهٔ

اوقاف بایع قبلاً مستاجر ادارهٔ مزبور بوده است و طبق دادنامه‌های صادره مکرر به وضعیت و وقفیت اراضی مزبور در حوزهٔ حسن آباد رسیدگی و رای به وقفیت مشاعی صادر گردیده است. بنابراین، نظر به مراتب مرقومه و سایر قرائن و امارات موجود در پرونده اعتراضات فرجام‌خواه قانونی و منطبق با مدارک و مستندات موجود در پرونده است و دادنامهٔ صادره مخدوش و خلاف دلایل موجود در پرونده و قوانین موضوعه تشـخیص و مستنداً به بند ۲ مادهٔ ۳۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی نقض و رسیدگی بعدی با لحاظ بند جیم مادهٔ ۴۰۱ همان قانون به شعبهٔ دیگری از دادگاه‌های تجدیدنظر استان مازندران ارجاع می‌گردد».

با بازگشـت پرونده به دادگاه تجدیدنظر و ارجاع آن به شعبهٔ ۱۴ آن دادگاه کار رسیدگی ادامه می‌یابد و دادگاه بر دیگر حکم به اثبات وقوع بیع و مالکیت ناشی از آن صادر می‌کند.

فرجام‌خواهی دوم انجام می‌شـود و پرونده به شـعبهٔ سـوم دیوان عالی کشـور ارجاع می‌گردد. این شعبه در این باره چنین رای می‌دهد:

«در خصوص فرجام‌خواهی موقوفات فوق الذکر از دادنامهٔ صادره از شـعبهٔ ۱۴ دادگاه تجدیدنظر اسـتان مازندران نظر به تفصیل گزارش و استدلال مذکور در دادنامهٔ قبلی دیوان عالی کشـور به شرحی که گذشـت و امعان نظر در محتویات پرونده و مستندات موجود با توجه به مراتب زیر:

۱- مطابق وقف‌نامه مورخ ۲۷ شعبان ۱۳۱۱ هجری قمری محمدحسن حسن‌آبادی خمس امـلاک مزروعی رطباً و یابسـاً را با جمیع توابع وقف صحیح شـرعی موءبد و حبس صریح مُخلد برای عزاداری حضرت سیدالشـهداء علیه السلام نموده و تولیت آن را به عهدهٔ مصطفی قلی خان فرزندش قرار داده است از جمله املاک قریهٔ حسن آباد (برگ ۲۷۷) و به موجب سند رسمی شمارهٔ ۱۲۷۹۳ – ۱۳۴۹/۲/۲۷ دفتر ۹۶ شهرستان نوشهر یزدان قلی و سـلیمان شایگان فرزندان مصطفی قلی فوق: «. . . اقرار و اعتراف نمودند که طبق وقف‌نامهٔ عادی شـعبان ۱۳۱۱، ۱/۵ از سـه ربع از شـش دانگ قریه حسن آباد . . . . دایـر و بائر مورد دادنامهٔ شـمارهٔ ۷۰۱ – ۱۳۴۲/۵/۹ دادگاه املاک واگذاری وقف حضرت ابی عبدالله الحسـین (ع) می‌باشـند که باید طبق وقف‌نامـه مذکور عواید آن صرف عزاداری آن حضرت . . . شـود توضیحاً اضافه می‌شـود که املاک مذکور توسط مرحـوم محمـد جدّ این جانبان وقـف گردیده و تا این تاریخ نیز وسـیلهٔ آن مرحوم و بعداً وسـیلهٔ ورثهٔ ایشـان هر سال عمل به وقف می‌شد» (برگ ۲۸۸). ادارهٔ ثبت هم طی گزارش شمارهٔ ۱۳۳۹۱ – ۱۳۷۲/۱۰/۱۸ (برگ ۳۰۰ پرونده) مراتب را تایید کرده است.

۲- به موجب وقف‌نامهٔ ۱۲ صفر ۱۳۳۳ هجری قمری میرزا حسن‌خان اقتدارالممالک وقف صحیح شـرعی و حبس مُخلد نمود تمام املاک ملکی متصرف خود را از قرار تفصیل

ذیل از ییلاقی و قشــلاقی کلاً و طراً با کافهٔ ملحقات شــرعیه و منضمات عرفیه و قاطبهٔ توابع عادیه آن از اراضی و صحاری و براری و مزارع و مراتع و معالف و مجاری المیاه و انهار و اشجار و املاک قشلاقی از قرار ذیل است: قریه حسن آباد واقع در کجرستان یک دانگ و سه ربع از یک دانگ . . . وقف بر تعزیه داری سید الشهدا است.

۳- از دو فقره وقف‌نامه پس از کســر موقوفــهٔ محمدابراهیم درویش که وقف خاص اولاد ذکور و متولی دارد - ۹۹ سیر مشاع اراضی قریهٔ مزبور اعم از زراعی و غیره و توابع و بائر و دایر وقف عام است. کارشناسان هم در تمام مراحل آن را تایید کرده‌اند.

۴- ادارهٔ منابع طبیعی طی نامهٔ مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۳ به دادگاه در دعوی خواهان علیه موقوفات اعلام داشــته است: «. . . . برابر بررسی‌های به عمل آمده از سوی ادارهٔ ممیزی اراضی این اداره کل عرصهٔ مورد نزاع واقع در ســاحل حســن آباد نوشــهر به مســاحت ۴۶۵ متر مربع طبق مختصات ارائه شــده خارج از حریم دریا و اراضی مســتحدثهٔ ســاحلی می‌باشــد (برگ ۲۴۷ پرونده) و نیز در نامهٔ دیگری مالکیت و وقفیت قریهٔ حسن آباد را تایید نموده اســت (برگ ۲۹۰). بنابراین، از اظهارنظر صریح ادارهٔ منابع مزبور روشــن می‌شود که اراضی مورد اختلاف نه تنها ملی نبوده و جزء منابع طبیعی نیست بلکه سابقهٔ مالکیت و وقفیت آن را تایید نموده است. به علاوه اراضی ساحلی خارج از حریم دریا همیشــه یا ملی اســت یا ملک اســت یا وقف و چون ملی و جزء منابع طبیعی نیست و صریحاً ادارهٔ منابع طبیعی آن را نفی کرده اســت و ادعایی ندارد اراضی ساحلی مزبور جزء قریهٔ حســن آباد و ادارمهٔ قریهٔ فوق اســت و اداره ثبت هم آن را جزء قریهٔ مزبور تلقی و تمام کارشناسان منتخب بالاتفاق محل مورد اختلاف را جزء قریهٔ حسن آباد و امتداد اراضی آن طرف دریا گزارش کرده‌اند که در مالکیت یا وقفیت است.

۵- هیات پنج نفرهٔ کارشناســان پس از بررسی ســوابق و عکس‌های هوایی نتیجه گرفته‌اند در کل عکس‌هــای هوایی موصوف کل عرصهٔ مورد نزاع خارج از حریم ۶۰ متری دریا و مســتحدثات ســاحلی قرار دارد و به صورت شــن‌زار و بوته‌زار و فاقد آثار احیاء و مســتحدثات است. بنابراین، این که قطعه زمین مورد ترافع از مصادیق مالکیت اولیه و متعاقباً موقوفه محســوب می‌گردد و یا نه از منظر کارشناســی نیازمند اظهارنظر قضایی می‌باشد مالکیت تثبیت شدهٔ ثبتی واقفین مشخص نیست اما، به حکایت وقف‌نامه‌های عــادی ابــرازی واقفین محتمــلاً اراضی متصــرف خویش را به عنــوان ملکیت وقف نموده‌اند (برگ ۳۲۶ پرونده) مســتفاد از آخرین نظریه این اســت کــه اولاً محل مورد اختلاف در خارج از ۶۰ متری حریم دریاســت پس ملی و جزء منابع طبیعی نیست لذا جزء مالکیت مالکین قریهٔ حسن آباد یا واقفین است. ثانیا همان طور که در دادنامهٔ قبلی

دیوان عالی کشـــور استدلال شده است در این دعوی و پرونده موضوع نوع زمین مورد اختلاف این که ملی است یا موات یا بائر مطرح نیست. هرچند خارج از آن‌ها است و در تصرف میرزا حســـن اقتدار الملک و طایفهٔ شایگان در اراضی مزبور قرارداد اجاره مشـــاعی داشـــته و دارد و خودش خود شایگان‌ها در سند رسمی سال ۱۳۴۹ که تفصیل آن گذشـــت پس از ده‌ها ســـال از تاریخ وقف به وقفیت و عمل به وقف رســـماً اقرار و اعتراف کرده‌اند.

۶- مقدمات اســـتدلال و اســـتنتاج دادگاه تجدیدنظر مغایر با مســـتندات و دلایل موجود در پرونده اســـت اولاً به اســـتناد نظریهٔ کارشناسی تمســـک کرده که اراضی مورد نزاع قبلاً در عکس‌های هوایی شـــن‌زار و بوته‌زار بوده نمی‌تواند جزء مزارع باشد، در وقف‌نامه غیر از وقف‌نامهٔ میرزا حســـن اقتدار الملک به وقف مزارع اشـــاره شـــده است و در آن دلیلی بر حیازت و احیاء ارائه نشده است و تصرفی نبوده است بنابر این، واقف مالک نبوده اســـت – این اســـتدلال مردود استچون همان‌طور که گفته شـــد اراضی خارج از حریم ۶۰ متری دریا و منابع طبیعی بوده و هســـت، بائر و شـــن‌زار هم باشد مالک دارد و طبق گزارش ادارهٔ ثبت و ادارهٔ منابع طبیعی جزء قریهٔ حســـن آباد اســـت در وقف‌نامهٔ محمدحسن حسن‌آبادی خمس املاک مزروعی رطباً و یابساً با جمیع توابع وقف است منظور از توابع همان اراضی اطراف مزارع عبارت از بوته‌زار و مراتع و شـــن‌زار است هرچند ادارهٔ اوقاف مدعی اســـت در آن اراضی بوته و شـــن‌زار هـــم هندوانه و خربزه کشت می‌شده است و چون خارج از منابع ملی و حریم دریاست جزء قریهٔ حسن آباد و در مالکیت و تحت تصرف مالک قرار داشـــته اســـت کما این که خود نوادگان واقف که امروزه به شـــایگان معروف شـــده‌اند به عنوان مالک آن را به فرجام‌خوانده فروخته است و قبلاً هم با ادارهٔ اوقاف قرارداد اجاره داشته‌اند. پس در تصرف مالک بوده است اما، در وقف‌نامهٔ میرزا حســـن خان اقتدار الممالک چنانچه گذشـــت یک دانگ و ســـه ربـــع از یـــک دانگ از تمام املاک وی و قاطبهٔ توابـــع آن از اراضی و صحاری و براری و مزارع و مراتع . . . . قریهٔ حســـن آباد وقف اســـت و آن شامل تمام املاک از هر جهت است. ثانیاً دادگاه تجدیدنظر از یکسویی استدلال می‌کند «. . . ادعای مالکیت در حریم ۶۰ متری دریا یا اراضی مســـتحدثات ســـاحلی که در اثر پس‌روی آب به وجود می‌آید محملی نخواهد داشـــت به نظـــر این دادگاه وقفیت عرصهٔ مورد نزاع محرز نمی‌باشـــد از ایـــن رو مبایعه‌نامهٔ مـــورد نزاع مواجه با ایرادی نخواهد بـــود و مُثبت مالکیت برای خریدار خواهد شد . . . با نقض رای تجدیدنظرخواسته حکم بر اثبات وقوع بیع مورخ ۱۳۹۸/۷/۲۰ و اثبات مالکیت ناشی از آن صادر می‌نماید . . . »، هر چند در پرونده دلیلی

آیین دادرسی مدنی تطبیقی
Comparative Civil Procedure
ویژه‌نامه نکوداشت
قاضی حسن غفارپور
مراغی رئیس شعبه
سوم دیوان عالی
کشور، ایران - ۱۴۰۵

بر ادعای مزبور که اراضی مورد نزاع در اثر پس‌رفت آب دریا ایجاد شـده باشـد یک ادعای خودساخته برای توجیه رای است. لیکن آن چه قابل توجه است دادگاه از سوی وقف اراضی ساحلی از جمله محل مورد اختلاف از سوی واقف را به علت عدم امکان مالکیت صحیح نمی‌داند ولی، از سـوی دیگر با قبول مالکیت بعضی از نوادگان واقف (امید شایگان) بر آن اراضی و فروش انتقال آن را به فرجام‌خوانده را با وجود قرارداد اجاره فروشنده مالک با ادارهٔ اوقاف آگاهانه یا ناآگاهانه صحیح تلقی و دادنامهٔ بدوی را نقض و حکم به اثبات وقوع بین ۱۳۹۸/۷/۲ و اثبات مالکیت ناشی از آن صادر می‌کند. و آن نقض غرض دادگاه و برداشـت متناقض اسـت و نهایتاً دادنامهٔ صادره چون مغایر با مندرجات اسناد مسلّم و معتبر وقفی و سایر ادله و احکام صادره از مراجع قضایی و پاسخ واصله از ادارات ثبت و منابع طبیعی و مغایر با قوانین موضوعه و موازین شرعیه اسـت اصراری تشخیص و مسـتندا به مادهٔ ۴۰۸ قانون آیین دادرسی مدنی قرار ارجاع امرِ رسیدگی را به هیئت عمومی شعب حقوقی دیوان کشور صادر می‌کند».

رئیس شعبهٔ سوم دیوان عالی کشور: حسن غفارپور

عضو معاون: وحید بوشهریان

۲. نقد و بررسی رای دیوان عالی کشور

۲-۱- هیات عمومی دیوان عالی کشور سه دسته است؛ هیئت عمومی شعب حقوقی؛ هیئت عمومی شـعب کیفری و هیئـت عمومی وحدت رویه. به رای هیئت عمومی شـعب، رای اصراری می‌گویند. این تعبیر دقیق نیست چرا که ممکن است این هیات، رای شعبهٔ دادگاه و نه شـعبهٔ دیوان را درسـت بداند و آنگاه رای شعبهٔ دادگاه، رای اصراری بوده که به تایید هیئت عمومی رسیده است[1]. به هر روی، آن‌چنان که گفته شد مادهٔ ۴۰۸ قانون آیین دادرسی مدنی دربارهٔ آیین ارجاع پرونده پس از فرجام‌خواهی دوم و پس از این که در نتیجهٔ فرجام اول رای نقض شده و به شعبهٔ دیگر ارجاع شده، چیزی نگفته است و تنها به از واژهٔ «نظر» شـعبهٔ دیوان سخن گفته است: «در صورتی که پس از نقض حکم فرجام‌خواسته در دیوان عالی کشـور دادگاه با ذکر اسـتدلال طبق رأی اولیه اقدام به صـدور رأی اصراری نماید و این رأی مورد درخواست رسیدگی فرجامی واقع شود، شعبه دیوان عالی کشور در صورت پذیرش اسـتدلال، رأی دادگاه را ابرام، در غیر این صورت پرونده در هیئت عمومی شعب حقوقی مطرح و چنانچه نظر شـعبه دیوان عالی کشـور مورد ابرام قرار گرفت حکم صادره

---

۱. برای مطالعهٔ بیشتر ر.ک: حیدری، سیروس، تحلیل مفهوم و کارکرد رای اصراری (با نگاهی به رایی از شعبهٔ پنجم دیوان عالی کشور)، دو فصلنامهٔ نقد و تحلیل آرای قضایی، دوره ۱، شمارهٔ ۲، ۱۴۰۱، ص. ۲۲۵-۲۵۴.

نقض و پرونده به شـعبه دیگری ارجاع خواهد شد. دادگاه مرجوع‌الیه طبق استدلال هیئت عمومی دیوان عالی کشور حکم مقتضی صادر می‌نماید»[1].

اگر بنا باشد این ماده تبیین شود باید چنین گفت:

مقصود از این دسـتور که «در صورتی که پس از نقض حکم فرجام‌خواسـته در دیوان عالی کشـور» نقض با ارجاع اسـت که به جهت نقص تحقیقات نباشد. به جهت تصحیحی بودن فرجام و نداشتن اثر انتقالی و کارکرد اجتماعی بالای آن، اگر رایی هم نقص تحقیقات داشـته باشـد و هم رای خلاف قانون باشد، رای هم نقض می‌شود و هم این که برای نقص تحقیقات به همان شـعبهٔ صادر کننده برگردانده می‌شـود. روشـن اسـت که در این حالت ارجحیت با برگرداندن پرونده به همان شعبه است و نه شعبه دیگر و در هر حال، دو جهت نقض (نقض تحقیقات و نقض قوانین) نباید موجب دو ارجاع متفاوت شود.

منظور از «دادگاه با ذکر اسـتدلال طبق رأی اولیه اقدام به صدور رأی اصراری نماید» دادگاه دیگر است. که بدان دادگاه هم‌عرض نیز می‌گویند و درست‌تر دادگاه هم‌تراز است.

معنی این که «و این رأی مورد درخواسـت رسـیدگی فرجامی واقع شود» این است که برای دومین بار فرجام خواسته شود.

همچنین بدین معناسـت که فرجام دوم را نیز باید همان کسـی خواسته باشد که فرجام اول را خواسته است. همان ک سشامل قائم مقامان و طرف مشترک نیز می‌شود و در دعاوی غیرقابل تجزیه و تفکیک، طرف فرجام نخواه و فرجام‌خواه یکی هستند.

«شـعبه دیوان عالی کشـور در صورت پذیـرش اسـتدلال، رأی دادگاه را ابرام» بدین معناسـت که اگر شـعبهٔ دیوان عالی رای دوم را درست دانست آن را ابرام می‌کند و رای با این کار نهایی می‌شود.

«در غیر این صورت پرونده در هیئت عمومی شـعب حقوقی مطرح» یعنی اگر شـعبهٔ دیوان با رای دادگاه دیگر پس از نقض فرجامی موافق نباشد و روشن است که نگفته است که موافق نبودن را چگونه باید بیان کند؟

۱. حکم تقریبا مشابهی در بند پ ماده ۴۷۰ قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۹۲ با اصلاحات سال ۱۳۹۴ آمده است: «در صورت نقض حکم در غیر موارد مذکور، دادگاه می‌تواند بر مفاد رأی دادگاه قبلی اصرار کند. چنانچه این حکم مورد فرجام‌خواهی واقع شـود و شعبه دیوان عالی کشور پس از بررسی، استدلال دادگاه را بپذیرد، حکم را ابرام می‌کند و در غیر این صورت، پرونده در هیئت عمومی شـعب کیفری مطرح می‌شود. هرگاه نظر دادگاه صادرکننده رأی مورد تأیید قرار گیرد، رأی ابرام می‌شـود و در صورتی که نظر شـعبه دیوان عالی کشور را تأیید کند، حکم صادره نقض و پرونده به شعبه دیگر دادگاه ارجاع می‌شود. دادگاه مزبور بر اساس استدلال هیئت عمومی دیوان عالی کشور، حکم صادر می‌کند. این حکم قطعی و غیرقابل فرجام است. در صورتی که هیئت عمومی پرونده را به علت نقص تحقیقات قابل رسـیدگی نداند با ذکر موارد نقص، پرونده را به شـعبه دیوان عالی کشور اعاده می‌نماید. شعبه دیوان مطابق قسمت (۲) بند (ب) ماده (۴۶۹) اقدام می‌کند».

مقصود از «و چنانچه نظر شعبه دیوان عالی کشور مورد ابرام قرار گرفت» این است که هیئت عمومی به داوری میان دادگاه پایین‌تر و شعبهٔ دیوان عالی می‌نشیند.

همچنین ممکن است هیات عمومی نظر شعبهٔ دادگاه را درست بداند که در این صورت باز نگفته است که آیا نظر شعبه را نقض و رای دادگاه را ابرام می‌کند یا به طور کلی در مقام داوری میان شعبهٔ خود و دادگاه، به جای شعبه، رای دادگاه را تایید می‌کند؟

نتیجه درست دانستن رای شعبهٔ خود این است که «حکم صادره نقض و پرونده به شعبه دیگری ارجاع خواهد شد» و مقصود حکم دادگاه اصرر کننده است که نقض می‌شود و این بار در هیات عمومی چنین اتفاقی می‌افتد و «دادگاه مرجوع‌الیه طبق استدلال هیئت عمومی دیوان عالی کشور حکم مقتضی صادر می‌نماید».

۲-۲- سپردن داوری میان شعبهٔ دیوان در این فرض و دادگاه به هیئت عمومی دو مبنا و معنا دارد؛ یکی این که چون اگر شعبهٔ دیوان رای دادگاه را نقض کند نمی‌تواند به جای او رای بدهد و باید نقض با ارجاع انجام بدهد همچنان این احتمال وجود دارد که دادگاه دیگر سوم باز هم بر رای پیشین اصرار کند پس، برای این که این دور و تسلسل روی ندهد و استقلال دیوان عالی و شعبهٔ دادگاه حفظ شود، رهیافت هیات عمومی شعب درست و خردمندانه‌ترین راه است. دیگری این که برای این که شعبهٔ دادگاه به امید این که اصرار بر رای پیشین این بار در شعبهٔ دیگری از دیوان مطرح می‌شود و این شعبه ممکن است نظر دیگری داشته باشد، دل نبندد، در فرجام دوم همهٔ قضات شعب حقوقی (دست کم نیمی از سران و مستشاران و اعضای معاون دیوان موضوع بند ح مادهٔ ۱ «آیین نامهٔ وظایف و اختیارات دیوان عالی کشور» مصوب ۱۳۹۹ رئیس قوهٔ قضاییه) دربارهٔ رای او رای می‌دهند تا چنین خیالی پرورانده نشود. در صورت اصرار، این بار او با همهٔ شعب حقوقی باید رویارو شود که کار دشواری است.

۲-۳- به هر روی، مفهوم و کارکرد مادهٔ ۴۰۸ اینک موضوع این نوشته نیست. آنچه در این نوشته اهمیت دارد این است که رای شعبهٔ سوم به ما می‌آموزد که مقصود از واژهٔ «نظر» در مادهٔ ۴۰۸، تصمیم قضایی است که «قرار ارجاع امرِ رسیدگی به هیئت عمومی شعب حقوقی دیوان عالی کشور» نام دارد. این قرار از اعمال قضایی قاطع و شکایت ناپذیر است و بر دادگاه و شعبهٔ دیوان اثر نهایی و پایانی دارد. در پی این قرار است که پرونده به ادارهٔ مربوط، که بدان اشاره خواهیم نمود، جهت طرح در هیئت عمومی فرستاده می‌شود.

۲-۴- دادنامه شـدنِ «قرار ارجاع امرِ رسیدگی به هیئت عمومی شعب حقوقی دیوان عالی کشور» گویای آن است که رای شعبهٔ دیوان به طرفین ابلاغ می‌شود و ماهیت آن پیوندی با تصمیمات درون پرونده‌ای که در پرونده درج می‌شوند ندارد.

۲-۵- عالی‌جناب قاضی حسـن غفارپور مراغی در آفرینهٔ پـر ارج خود پیرامون این قرار چنین نوشـته‌اند: «از تمام مواد قانونی گذشـته و بند «پ» [مادهٔ ۴۷۰ قانون آیین دادرسـی کیفری سـال ۱۳۹۲ با اصلاحات سـال ۱۳۹۴] مستفاد می‌شـود که در صورت صدور رای اصراری از دادگاه تالی و عدم تایید آن توسط شعبهٔ دیوان، قرار ارجاع امرِ رسیدگی به هیئت عمومی حسـب مورد در شـعب حقوقی یا کیفری را صادر نموده و پرونده به ادارهٔ وحدت رویهٔ دیوان عالی کشور ارسال می‌کند»[۱].

۲-۶- با این وصف، صدور این قرار بدین معنا نیست که هیات عمومی خود هیچ دیدگاهی نباید داشـته باشـد و داور تنها اسـت. عالی‌جناب قاضی حسـن غفارپور مراغی در همان آفرینه چنین نوشـته‌اند: «ولی اگر هیئت عمومی دیوان عالی کشور به علت نقص تحقیقات آن را قابل رسیدگی نداند با ذکر موارد نقص پرونده را به شعبهٔ دیوان کشور اعاده می‌دهد تا برای رسـیدگی به دادگاه صادر کنندهٔ رای ارجاع کند. این مورد تاسیس جدید پیشنهادی ما به دیوان کشور در طول سال‌ها خدمت و تجربه بود که عملی شد و خلاء قانونی داشت»[۲].

از این سـخن می‌توان نیک دریافت که نظر شـعبه که به شـکل قرار ابراز می‌شود مانع قضاوت هیئت عمومی نیسـت و این هیئت تنها میان آن دو شعبه و دو رای داوری نمی‌کند که می‌تواند چنانچه با نظر شعبه مخالف باشد و علت مخالفت نقص تحقیقات باشد، پرونده را با ذکر نواقص به شـعبه برگرداند. این رهیافت خردمندانه که از اندیشـه و خرد اسـتاد غفارپور برآمده است، یکی از نوآورانه‌ترین تحولات در این باره در طول یک‌صد و پانزده سـال اجرای قانون آیین دادرسـی نوین در حقوق ایران است. حقوق ایران این نوآوری را وامدار ایشان است.

۲-۷- سبک نگارش و شیوهٔ استدلال متفاوت و کوشش برای ایجاد اقناع در هیات عمومی ارزش آموزشی دیگر رای شعبهٔ سوم است که به خوبی نشان می‌دهد شعبهٔ دیوان باید برای صدور این قرار اسـتدلال کند و به گونه‌ای قلم بفرسـاید که هم اشـکالات رسیدگی دادگاه

۱. غفارپور، حسن (مراغی)، مبانی و مسائل رویهٔ قضایی، تهران، روزنامهٔ رسمی کشور، ۱۴۰۳، ص. ۴۴.
۲. همان.

را فاش کند و هم موفقیت رای خود در هیئت عمومی را تضمین نماید. رای شـعبهٔ سـوم از این نگاه که نمونهٔ واقعی چگونگی ارجاع امرِ رسـیدگی به هیات عمومی اسـت بسـیار ارزشمند است. لحن انتقادی و تند و تیز شعبهٔ سوم در این رای، در مقایسه با لحن آموزنده و تصحیحی نقض باارجاع و به ویژه نقص تحقیقات، با هدف ایجاد اقناع و پرهیز از اتلاف وقت توجیه پذیر است و نشان می‌دهد هنگامی که شعبهٔ دیوان به داوری هیئت عمومی نظر می‌دهد، خود را هم در مقام گزارش‌دهنده از محتوای پرونده می‌گذارد و هم در مقام مدعی مخالفت رای دادگاه با قانون و محتویات پرونده قرار می‌گیرد. این شـیوهٔ نگارش محترمانه و در عین حال جدی و مسـتند و مستدل، بار دیگر اجرای اصل مستدل و مستند بودن رای را یادآوری می‌کند (اصل ۱۶۶ قانون اساسی).

نتیجه

رای شـعبهٔ سوم دیوان عالی کشـور بار دیگر گره از ابهام قانونی دربارهٔ موضوعی مهم باز می‌کند. هنگامی که مقنن پیرامون ماهیت و شـکل عمل شـعبهٔ دیوان در مواجهه با اصرار شعبهٔ دادگاه فرودست، رهِ خموشی گزیده، شعبهٔ سوم دیوان عالی کشور این عمل را دارای ماهیت قضایی و یکی از شقوق آن که قرار است می‌نامد.

این رای نمونهٔ یافتن راه کار درسـت در جاهایی است که قانونگذار ساکت است که از نگاه آموزشی برای محافل دانشگاهی و دادرسان بسیار آموزنده است.

رای شـعبهٔ سـوم به ما می‌آموزد که نظر شـعبه در هر حال باید مستند و مستند و متکی به اصول مبانی و محتویان پرونده باشـد و در هر حال بازتاب دهندهٔ اجرای درسـت اصل مستند و مستدل بودن رای باشد.

منابع

۱. حیـدری، سـیروس، تحلیل مفهوم و کارکـرد رای اصراری (با نگاهی به رایی از شـعبهٔ پنجم دیوان عالی کشور)، دو فصلنامهٔ نقد و تحلیل آرای قضایی، دوره ۱، شمارهٔ ۲، ۱۴۰۱، ص. ۲۲۵-۲۵۴.

۲. غفارپور، حسن (مراغی)، مبانی و مسائل رویهٔ قضایی، تهران، روزنامهٔ رسمی کشور، ۱۴۰۳.